

محمد رضا کاتبی

در روزهایی که بر ما گذشت، زنده یاد حاج‌محمدرضا اعتمادیان یار دیرین انقلاب و نظام اسلامی روی نیت بزگداشت یاد و خاطر‌هاش، گفت و شنودی را به شما تقدیم می‌داریم که وی در آن، به بازگویی خاطرات خویش از روزهای ورود امام خمینی به ایران پرداخته است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

جانمایی از زمان تشکیل کمیته استقبال از حضرت امام، در جریان امور بودید و در این امر مشارکت داشتید. از حال و هوای آن روزها برایمان بگویید.

بسم الله الرحمن الرحيم. در اواخر دی ماه سال ۱۳۵۷ باخبر شدیم که حضرت امام تصمیم قطعی گرفته‌اند به ایران برگردند. من فوق‌العاده نگران شدم، چون نمی‌دانستم رژیم شاه در برابر این تصمیم امام چه واکنشی نشان خواهد داد و این مسئله همه ما، از جمله مرا به‌شدت نگران می‌کرد. از نسوی دیگری اگر مردم شهرستان‌ها از این موضوع باخبر می‌شدند، قطعاً به طرف تهران به راه می‌افتادند و ما آمادگی اسکان و پذیرایی از سیل جمعیتی را که به طرف پایتخت سرازیر می‌شد، نداشتیم.

چگونه تصمیم گرفته شد که حضرت امام در مدرسه رفاه مستقر شوند؟

چند روز بعد از اینکه خیر تصمیم قطعی امام آمد، شهید مطهری به من گفتند: «به فکر پیدا کردن مکانی برای اسکان امام باشید و ما کمک دوستان جای مناسبی را پیدا کنید، اما مراقب باشید که این مکان پایین‌تر از میدان توپخانه نباشد». ابتدا منزل شهید طرخانی در میدان شاپور به یاد آمد. وقتی ایشان از قصد ما باخبر شد، با اشتیاق فراوان همه جای منزلش را به من نشان داد و سعی کرد مرا قانع کند که آنجا را به عنوان اقامتگاه امام توصیه کنم. بعد هم گفت امام حدود ۲۰ سال پیش به منزل من آمدند و مرا شناساندند! این منزل امکانات خوب و فراوانی داشت اما مشکل این بود که در یک کوچه بین‌بست قرار داشت و باسبیل جمعیتی که قطعاً برای دیدار با امام می‌آمدند، دچار مشکلات فراوانی می‌شدیم. من دوسه خانه دیگر را هم دیدم و خصوصیات آنها را به شهید مطهری گزارش دادم تا روزی که خیر دادند مدرسه رفاه و مدرسه علوی را برای اسکان امام در نظر گرفته‌اند. ظاهر این مدارس توسط شهید محلاتی به آقایان باهنر، بهشتی و هاشمی رفسنجانی توصیه شده و مورد قبول آنها قرار گرفته بود. به نظر من این بهترین انتخاب بود، مخصوصاً با بعداً این دو مدرسه را به هم وصل کردند و فضای وسیعی فراهم آمد.

کمیته استقبال از چه‌قسمت‌هایی تشکیل شد و چه کسانی در ساماندهی آن نقش اساسی داشتند؟

اولین جلسه کمیته استقبال را شهید مطهری با اعضای جامعه روحانیت تشکیل داد. شهید بهشتی هم در عده دیگری صحبت کرده بود و در جلسه‌ای که در منزل شهید مطهری برگزار شد، اعضای این گروه‌ها، از جمله نهضت آزادی‌ها با هم آشنا شدند. اولین جلسه رسمی در مدرسه رفاه تشکیل شد و اعضای شورای مرکزی استقبال انتخاب شدند که عبارت بودند از: شهیدان مطهری، محلاتی و آقایان توسلی، دکتر سامی، صباغیان، شاه‌حسینی، تهرانیچی، بامامچیان و دانش آشنایی. قرار شد نخستین موضوعی که بررسی و برای آن برنامه‌ریزی شود، تأمین امنیت برای حفظ جان امام. حفظ امنیت در مسیر تشریف‌فرمایی ایشان، تنظیم برنامه‌ها و دیدارهای ایشان در مدارس رفاه و علوی باشد.

شما در این کمیته چه مسئولیتی داشتید؟

مسئولیت اسکان و پذیرایی از مهمانان شهرستانی به عهده من گذاشته شد. در اوایل بهمن، ما کاملاً آماده پذیرایی از امام شده بودیم که خبر دادند بختیار دستور داده فرودگاه را ببندند و پروازهای خارجی را لغو کنند.

بهبانه‌شان چه بود؟

می‌گفتند فرودگاه نقص فنی پیدا کرده ولی باند فرودگاه چه جور نقصی می‌توانست پیدا کرده باشد؟

و تحصن روحانیون شکل گرفت.

بله، موقعی که دولت بختیار برای ورود امام مشکل ایجاد کرد، روحانیون مبارز در اعتراض به این تصمیم در مسجد دانشگاه تهران تحصن کردند. روحانیون و علما از سراسر کشور به دانشگاه تهران آمدند و سه شبانه‌روز این تحصن ادامه پیدا کرد و با وجود تهدیدهای مأموران رژیم، کسی تحصن را ترک نکرد. برنامه هم این بود که صبح‌ها بعد از نماز، در محوطه دانشگاه راهپیمایی صورت می‌گرفت و سپس یکی از روحانیون، از جمله شهید مطهری، شهید بهشتی، آیت‌الله طالقانی و حضرت آقا سخنرانی می‌کردند. عصرها هم همین‌طور برنامه سخنرانی و اجرای سرودهای انقلابی اجرا می‌شد. تهیه غذا و وسایلی مثل پتورا، کمیته استقبال انجام می‌داد. من خود هم روز به آنجا سر می‌زدم و بر این مسائل نظارت می‌کردم. اوایل افرادی که تحصن کرده بودند حدود ۲۰ نفر بودند، ولی به تدریج که علما از شهرستان‌ها آمدند به حدود ۴۰۰ نفر رسیدند. این تحصن تأثیر زیادی در پیروزی انقلاب داشت و رژیم را وادار به عقب‌نشینی کرد. جوان‌ها هم با سوزاندن لاستیک عملاً خیابان‌ها را بسته و رفت و آمد را مختل کرده بودند.

ظاهر خیلی‌ها به حضرت امام توصیه می‌کردند که صلاح‌ترین برگردند. این‌طور نیست؟

همین‌طور است. عده‌ای از سر دلسوزی و بعضی‌ها هم با سونیت، به امام توصیه می‌کردند و می‌گفتند فعلاً صلاح نیست که برگردید! شهید محلاتی می‌گفتند موقعی که امام به ایران برگردند، من در این مورد از ایشان سؤال کردم در این شرایط خطرناک، چه شد تصمیم قطعی گرفتید به ایران برگردید؟ امام فرمودند: «دیدم شاه گفته من حاضرم هرچه شما بگویید گوش بدهم، فقط شما به ایران نیایید! از طرف امریکایی‌ها هم خبر می‌رسید که آنها دوست ندارند مکار کار از دستشان دربرود و به همین دلیل مدام پیام می‌دادند که من به ایران نیایم. وقتی این همه اصرار را از دشمنان مردم و دین دیدم، به این نتیجه

۱۳۵۷.سان فرودگاه مهرآباد تهران.اسدالله شاهروش در حال ایرادخبرمقدم به امام خمینی



«یادها و یادمان‌هایی از روزهای بازگشت رهبر کبیر انقلاب از تبعید ۱۵ ساله» در گفت‌وشنود با زنده یاد محمدرضا اعتمادیان

این تدبیر امام بود که شهدا و جانبازان انقلاب را به حداقل رساند

رسیدم که قطعاً باید برگردم و اگر به آنها فرصت داده شود، دوباره نبروهایشان را بازسازی می‌کنند و به میدان برمی‌گردند و کشتار می‌کنند.»

کمیته استقبال برای اسکان حضرت امام در مدرسه علوی و رفاه، چه تدابیری را اندیشید؟

مهم‌ترین مسئله در مدرسه رفاه، موضوع خط تلفن بود. خود مدرسه بیش از سه خط تلفن نداشت. در حالی که ما دست‌کم به ۵۰ خط تلفن نیاز داشتیم. تهیه این خط‌ها به شکل رسمی که ممکن نبود، لذا به خانه‌های اطراف مدرسه رفاه رجوع کردیم و بسیاری از آنها با اشتیاق تمام خطوط تلفن‌شان را به مدرسه واگذار کردند. کارکنان مخبرارت در آن مقطع، نهایت همراهی و همکاری را با ما کردند و لذا آمدند و خطوط تلفن کسانی را که اعلام آمادگی کرده بودند، به مدرسه رفاه انتقال دادند، به‌طوری که در اطراف مدرسه تقریباً دیگر خانهای نبود که تلفنشان به مدرسه منتقل نشده باشد. در مدرسه رفاه مشکل برق هم داشتیم و کارکنان شرکت برق در فاصله کوتاهی، با نصب نورافکن‌های متعدد برق آنجا را تأمین کردند. سایر نیازها هم به همین ترتیب با کمک‌های مردمی فراهم شد. از همه جعفرش، وسایل خواب، خوراک و… می‌رسید به‌طوری که واقعاً بیش از پنج برابر میزان مورد نیاز وسایل و خوراک تهیه شده بود. وحدت و همدلی پر از شور و شوق مردم در آن روزهای تاریخ‌ساز، هر مشکلی را از پیش رو برمی‌داشت و کاملاً بی‌نظیر بود.

اشاره کردید که تدارک جا و پذیرایی از مهمانان شهرستانی به عهده شما گذاشته شده بود. این‌کار را به چه شکل انجام می‌دادید؟

در جایی که من بودم، سه خط تلفن وجود داشت که نمی‌دانم مردم چگونه شمار‌ها را به دست آورده بودند و مدام زنگ می‌زدند و می‌پرسیدند امام کی خواهند آمد؟ کی مستقر می‌شوند؟ استقبال به چه شکل انجام خواهد شد و آنها باید کجا بروند؟ قبل از ششم بهمن، کارها وظرفلغاتی و حضرت آقا سخنرانی و تقسیم شده بود و کمیته استقبال شامل گروه‌های پذیرایی، تبلیغات، سخنرانی، حفاظت و انتظامات بود. همان‌طور که اشاره کردم استقبال و پذیرایی از مهمان‌ها به عهده ما بود و افرادی که می‌خواستند به صورت انفرادی، خانوادگی یا گروهی به تهران بیایند، به ما تلفن می‌زدند و ما برایشان جاهایی را تعیین می‌کردیم. از سوی دیگر قرار بود مساجد، حسینیه‌ها و مکان‌های دیگری که امکان پذیرایی از مهمانان را برایشان فراهم بود، به ما تلفن بزنند و امکانات خود را به ما اطلاع بدهند تا ما بر اساس آن برنامه‌هایمان را تنظیم کنیم. وقتی کسی از شهرستان‌ها با تلفن می‌زد و تعداد همراهان خود را اطلاع می‌داد، ما

بین آنها و کسانی که امکانات داشتند، ارتباط برقرار می‌کردیم. گاهی گروه‌هایی که می‌آمدند تا ۵۰۰ نفر هم می‌رسید. بعضی جاها خوشبختانه امکانات خوبی داشتند، از جمله حسینیه طرشت تماس گرفتند و گفتند جا، پتو، بالش و غذا برای پذیرایی از ۴ هزار نفر را دارند. همین‌طور مهدیه تهران برای پذیرایی از ۱۵۰۰ نفر اعلام آمادگی کرد. بعضی‌جا هم امکان پذیرایی از سه، چهار نفر را داشتند و تماس می‌گرفتند. مردم زنگ می‌زدند و اعلام می‌کردند که مثلاً امکان پذیرایی از دو تا چند نفر را دارند و ما آدرس‌هایشان را یادداشت می‌کردیم و خانواده‌ها را

مختلف بود که از لحاظ مسائل امنیتی همه ما را نگران می‌کرد، اما امام با خیالی آسوده و آرام می‌گفتند تا وقتی بین مردم هستند، خطری ایشان را تهدید نمی‌کند. در یکی دو روز اول، ملاقات‌ها نظم درستی نداشت.

چه کسانی قبل از دیگران به ملاقات امام آمدند؟

اول از همه، شهرستانی شهردار تهران آمد و استعفا‌ی خود را تقدیم امام کرد. امام پذیرفتند و سپس او را رسماً در مقام خود ابقا کردند. شاید این اولین انتصاب رسمی پس از انقلاب باشد. من آدم بیرون و این‌خبر را به مردم دادم. بعد هم مسئولان مختلف، از جمله استاندار‌ها، فرماندار‌ها، شهردار‌ها و اکثراً وزرا استعفا دادند. تاجر هم گروه‌گروه می‌آمدند و اعلام همبستگی می‌کردند.

پس از سقوط دولت بختیار، کشور به چه شکل اداره می‌شد؟

پس از سقوط بختیار و استعفا‌ی مسئولان و فرار عده‌ای از آنها، نیروهای انقلابی سازماندهی و انسجام بیشتری پیدا کردند و مشکلات موجود را سریع حل و فصل می‌کردند. همه کار‌ها توسط خود مردم انجام می‌شد. همه نسبت به هم مهربان و اهل مدارا شده بودند. اگر در خیابان تصادفی روی می‌داد، راننده‌ها صورت همدیگر را می‌پوسیدند و از خسارت ماشین‌هایشان می‌گذشتند و می‌گفتند فدای سر امام! کاش از آن همه مهربانی و معنویت و گذشت کمی باقی می‌ماند تا در آن فضای همدلی، به‌سرعت انقلاب را به اهداف خود می‌رساندیم اما متأسفانه عده‌ای آدم کینه‌جو و در رأس آنها منافقین، با ایجاد وحشت بین مردم و مسئولان میان آنها فاصله انداختند و بی‌تجربگی‌ها هم اوضاع را تغییر داد.

از دیدار‌های مردمی با حضرت امام چه خاطراتی دارید؟

ملاقات‌های مردمی صبح‌ها با آقایان و بعد از ظهرها با خانم‌ها انجام می‌شد. حیاط مدرسه علوی دائم از جمعیت پر و خالی می‌شد. گروه‌های ۳۰ نفری، انتظامات را در بخش‌های مختلف کنترل می‌کردند. من در قسمت خاوران سرپرست گروهی از انتظامات بودم که نامه شب کار می‌کردند. این گروه چون مسئول برقراری نظم در محل خاصی از استقرار امام بود، تعدادی از اعضای فامیل امام اعم از زن و مرد شرکت داشتند. بقیه اعضای گروه را هم عمدتاً از جوانان فامیل خود جمع کرده بودم. روی بازوی هر کس هم بازوبندی با عبارت «کمیته استعفا‌ی» بسته شده بود. مردم برای دیدار با امام، ساعت‌ها پشت درهای بسته جمع می‌شدند تا هم آنها را آرام‌آرام به داخل هدایت می‌کردیم. همگی با عتق و شور و شوق خدمت به امام کار می‌کردند و کسی به فکر آسایش خودش نبود. اغلب هم شب‌ها غذا می‌ساده و حاضری می‌خوردیم. گاهی هم بچه‌ها وقتی برای کاری به حسینیه‌ها و مساجد یا جاهایی که مهمانان شهرستانی را اسکان داده بودیم می‌رفتند، صاحبخانه‌شان یا مسئولان این‌جا می‌آمدند و با مهمان می‌کردند و آنها با هزینه خودشان برمی‌گشتند، بازوبند‌ها را تحویل می‌دادند و از برنامه کارشان در روز بعد آگاه می‌شدند و برای استراحت به خانه‌هایشان می‌رفتند. خیابان ایران از ساعت پنج و شش صبح، لبریز جمعیت می‌شد و مردم تا هنگام نماز ظهر دسته‌دسته می‌آمدند، با امام دیدار می‌کردند و گروه بعدی جای آنها را می‌گرفتند. امام کنار پنجره می‌ایستاد و مردم با هم شرایط و خواست به امام صدمه بزند، می‌توانست خیلی راحت این‌کار را بکند ولی لطف خدا بود که حادثه‌ای پیش نیامد و هجوم جمعیت گاهی بچه‌ها و خانم‌ها زیر دست و پا می‌افتادند و آسیب می‌دیدند، لذا پس از دوسه روز به این نتیجه رسیدیم که باید ماشین اورژانس با وسایل ضروری در همان نزدیکی مستقر شود. همچنین ستاد گمشدگان را تشکیل دادیم که کار بسیار مفیدی بود، مخصوصاً برای شهرستانی‌ها که با تهران آشنایی نداشتند. یکی از خاطرات شیرینم از آن روز‌ها اقامه نماز‌های بومیه به امامت امام بود. یکی از افرادی که بسیار فعالیت می‌کرد شهید عراقی بود که در همه جا همراه امام بود و می‌شود گفت او بیت را اداره می‌کرد. ایشان مراقب رفت و آمد، ملاقات‌ها و حتی غذای امام بودند و همیشه سعی می‌کرد خودش غذای امام را برود و به‌شدت از امام مراقبت می‌کرد.

به چهره‌های شاخصه که با امام ملاقات کردند، اشار‌های خاصی شبند.
یکی از آنها پاسر عرفات بود که همیشه تصور می‌کردم یک چهره اسلامی و انقلابی طرفدار امام و مخالف اسرائیل و امریکاست، ولی وقتی آمد دیدم امام خیلی به او توجه نکردند! هنگام ملاقات او با امام حضور داشتم و از اینکه امام چندان اعتنایی به او نکردند، خیلی تعجب کردم. او خیلی سعی می‌کرد خود را با امام صمیمی نشان دهد، اما امام باو هم مثل هر کس صمیمی نشان نمی‌زدند، می‌رسید، خیلی عادی رفتار کردند. بعد‌ها دیدیم او در طرفداری از آرمان فلسطین و مخالفت با صهیونیسم، آن‌قدر‌ها هم پایدار و باقی‌مانست. امام با هوش سرشاری که داشتند، این را از همان ابتدا می‌دانستند، در عین حال نمی‌خواستند علناً با کسی که به هر حال پرچمی را به دوش گرفته بود، مقابله کنند.

از جلسه انتصاب مهندس بازرگان و پیامدهای آن برایمان بگویید.
در روز ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ در سالن اجتماعات مدرسه علوی و در حضور اصحاب رسانه، امام

بود به‌جای مسافر، سوخت اضافی بزند تا اگر در تهران به او اجازه فرود ندادند، بتواند بدون سوخت‌گیری برگردد. امام هم وقتی شنیدند که باید تعداد مسافران کاهش پیدا کند، به خانواده خود فرمودند که با پرواز دیگری بیایند نیامدند و ما سر منده می‌شدیم و همکاران را می‌فرستادیم، چون بندگان خدا وسایل پذیرایی و شام و ناهار تدارک دیده و مهمان‌ها نرفته بودند! عده‌ای از مردم در نزدیکی مدرسه رفاه ایستاده بودند و مهمان‌های شهرستانی را به منزل خود می‌بردند و می‌گفتند ما جا داریم و ماشین هم آورده‌ایم. در واقع بیشتر مهمان‌هایی را که می‌خواستیم به خانه‌های داوطلب بفرستیم، مردم در میانه راه برمی‌داشتند و می‌بردند. گاهی طرف با قسم و آیه من و همکاران را دعوت می‌کرد که به خانه‌اش برویم و شامی را که تدارک دیده بود، صرف کنیم و ما با هفت، هشت نفر به منزل او می‌رفتیم و می‌دیدیم بنده خدا چندین نوع غذا و میوه تهیه کرده تا از مهمانانی که قرار بود ما برایش بفرستیم، پذیرایی مفصلی کند و مردم در میانه راه آنها را برده بودند! البته غیر از پذیرایی و اسکان مهمانان شهرستانی، مسئولیت دیگری هم به عهده من قرار داده بودند و آن هم زمانی بود که امام بازی می‌گشتند و من مسئولیت بردن خانواده امام را از فرودگاه به محل اقامت‌شان به عهده داشتم. البته این‌شان نیامده‌اند. هوپیمای افرانس تصمیم گرفته

شما هم به بهشت‌زها رفتید؟

چون آقای موسوی خوینی‌ها را به منزل رساندم، دیگر نتوانستم خود را به بهشت‌زها برسانم و با دوستان تلفن زدم و فهمیدم امام در بهشت‌زها مشغول سخنرانی هستند. بعد هم امام را با هلیکوپتر به خواست خود ایشان، به بیمارستان هزار تخته‌خوابی (امام خمینی فقلی) بردند. بعد هم که از مجروحان عیادت کردن به منزل یکی از بستگان‌شان رفتند و حدود ساعت سه یا چهار بود که به مدرسه رفاه آمدند. یکی با تشریف‌فرمایی ایشان به مدرسه رفاه، خیالمان آسوده‌شد که می‌توانیم از ایشان محافظت کنیم. تا آن موقع واقعاً نگرانی داشت همه ما را از پدرمی‌آورد.

رئیس‌ه حضرت اسام، آقای محسن رفیق‌دوست بود. از آن روز چیزی برای شما نقل کرد؟

ایشان از هجوم جمعیت به ماشین امام نقل می‌کرد و با فشاری که در اثر ازدحام جمعیت به ماشین آمد، موتور ماشین در بهشت‌زها سوخت! پنجره‌ها و درهای ماشین قفل بودند و امام هم اصرار داشتند در را باز کنند و به داخل مردم بروند که به خاطر قفل ایمنی در باز نمی‌شد. ایشان می‌گفت حسابی مستأصل شده بودم و حفاظت از جان امام را در آن شرایط، بسیار دشوار دیدم. ناگهان دیدم آقای ناطق‌نوری بدون عبا و عمامه روی دست مردم به طرف ماشین آمد. من به ایشان گفتم امام را در جریان کار‌ها قرار بدهد و بگوید قرار است هلیکوپتر بیاید و ایشان را به قطعه شهدای ۱۷ شهریور ببرد. موتور ماشین سوخته بود و حرکت نمی‌کرد. موقعی که هلیکوپتر آمد، عده‌ای از جوانان ماشین را به طرف هلیکوپتر هل دادند. بعد دور امام حلقه زدند و ایشان را به طرف هلیکوپتر بردند. در این لحظه کسی محکم به سینه ایشان ضربه می‌زدند، طوری که بیهوش می‌شود و وقتی به هوش می‌آید که صدای سخنرانی امام را می‌شنود! واقعاً لحظات و روزهای دشواری بود و هیچ‌ک از ما خواب و خوراک و حواس درستی نداشتیم و هر لحظه بر ما مثل یک روز می‌گذشت.

در مدرسه رفاه چه گذشت؟

اولین موضوع مهم، ملاقات‌ها و دیدار‌های امام با افراد

مهندس بازرگان را به نخست‌وزیری دولت موقت منصوب کردند. وقتی مردم این خبر را شنیدند، استقبال و دولت موقت را تأیید کردند. واقعاً هم مردم از دل و جان بسا هر کس که مورد تأیید امام بود، همکاری می‌کردند ولی متأسفانه دولت موقت لیاقت این اعتماد را نداشت و نتوانست جایگاه خود را حفظ کند و بعد از مدتی دچار توهم شد و تصور کرد صاحب قدرتی است و در برابر فرامین امام ایستاد. دولت موقت فراموش کرده بود واقعا موقتی است و پس از انجام یکسری از وظایف، باید قدرت را به دست دیگران بسپارد.

یکی از فرزندان مهم روزهای اوج گیری انقلاب، ملاقات همافران نیروی هوایی با امام بود. از آن روز چه خاطراتی دارید؟

همافران نیروی هوایی در روز ۱۹ بهمن در محل اقامت امام حضور پیدا کردند تا اعلام وفاداری کنند. من آن روز در آنجا حضور داشتم. دوستان از قبل برنامه‌ریزی کرده بودند و محل استقرار امام ملو از درجه‌داران نیروی هوایی شد. برای حفظ جان همافرا، قرار شد از پشت سر از آنها عکس گرفته شود که همان روز در کیهان چاپ شد. البته دولت بختیار اعلام کرد عکس ساختگی است و با صحبت‌های امام توطئه آنها خنثی شد.

اعلام وفاداری همافرا در واقع یکی از نمونه‌های مردمی بودن ار تش بود…

همین‌طور است. امام همسواره روی این نکته تأکید می‌کردند که حساب بنده از تش و نیروهای انتظامی از فرماندهان آنان جداست و سرباز‌ها و درجه‌دار‌ها از مردم هستند. به این ترتیب بسیاری از نیروهای نظامی و انتظامی به‌جای مقابله با مردم، به آنها پیوستند و به همین دلیل تعداد شهدا و مجروحان انقلاب اسلامی با آمار انقلاب‌های دیگر قابل قیاس نیست، زیرا سربازان باتماً تمایلی به کشتن مردم نداشتند و از فرماندهان خود اطاعت نمی‌کردند.

از حکومت نظامی و تصمیم امام برای لغو آن چه خاطره‌ای دارید؟

در روز ۲۱ بهمن داشتم به طرف دفتر کارم می‌رفتم که شنیدم دولت بختیار برای ۲۴ ساعت اعلام حکومت نظامی کرده است. سریع به کمیته استقبال تلفن زدم و کسب تکلیف کردم. گفتند منتظر اعلام نظر امام هستیم. یک ساعت بعد خبر دادند امام فرموده‌اند حکومت نظامی قانونی نیست و باید لغو شود و از مردم خواسته شد به خیابان‌ها بریزند. اعضای نهضت ملی و جبهه ملی و مهندس بازرگان نزد امام رفتند و از ایشان خواستند جلوی مردم را بگیرند و گرنه کشتار عظیمی به راه می‌افتد و وقتی نتوانستند امام را قانع کنند، دست به دامان آیت‌الله طالقانی شدند. آقای چهپور می‌گفت ما خدمت آقای طالقانی بودیم که ایشان تلفن زد و در خواست کرد جلوی مردم را بگیرند. امام فرموده بودند نمایان‌نگران نباشید، اتقایی نمی‌تواند باز آقایان اصرار کردند و آقای طالقانی تماس گرفت و باز همین جواب را شنید. بار سوم امام فرمودند اگر این فرموده حضرت باشد چه می‌فرمایید؟ آقای چهپور می‌پوسید: آقای طالقانی در حالی که اشک در چشم‌هایش جمع شده بود گوشی را گذاشت. آن شب حدود ساعت هفت و هشت بود که امام دستور دادند همه مردم به خیابان‌ها بروند. من و عده‌ای از دوستان به خیابان رفتیم و دیدیم جوان‌ها لاستیک‌ها را آتش زده و عده‌ای هم با خلع سلاح کلانتری‌ها، اسلحه به دست آورده و مسلح بر اوضاع مسلط شده بودند. مردم در فرمان امام حکومت نظامی را لغو کرده بودند و حتی پادگان نیروی هوایی در خیابان پیروزی و قرارگاه یوزان هم تسلیم شدند و اسلحه‌هایشان را به مدرسه تحویل دادند. در روز ۲۱ بهمن پادگان‌ها و مردم تسلیم شدند و اسلحه‌هایشان را به دولت تحویل دادند. در روز ۲۲ بهمن اعلام شد رژیم شاهنشاهی به‌طور رسمی سقوط کرده و دولت اسلامی مستقر شده است.

از دستگیر شده‌ها و زندانیان و اعدای‌های مدرسه رفاه هم‌اگر خاطراتی دارید نقل کنید.

اوایل در یک هال پرده‌ای کسیدند و دستگیر شده‌ها را در آنجا نگه می‌داشتند. پس از مدتی، اتاقی را به این کار اختصاص دادند. فرماندهان، سرهنگ‌ها و سرتیپ‌های زیادی که حدود ۳۰۰ نفر بودند در آنجا نگهداری می‌شدند و آقای دستمالچیان – که حتی به سربازی هم ترفقه بود– در آنجا با یک تفنگ ۳۰ نگهبانی می‌داد. آنها هم به قدری ترسیده بودند که حتی متوجه نمی‌شدند او تفنگ را وارونه نگه داشته است! اتاق هم حفاظ نداشت و کافی بود آنها خودشان را به پنجره رو به حیاط برسانند و فرار کنند. با تسخیر پادگان‌ها، مردم سلاح‌های زیادی را آوردند و به مدرسه رفاه تحویل دادند. مدرسه هم که جای مهر و موم شده‌ای نداشت و ما اسلحه‌ها را در اتاق‌هایی که در و پیکر درست و حسابی هم نداشتن ابزار می‌کردیم، به‌طوری که دسترسی به اسلحه‌ها برای هر کسی ممکن بود. واقعاً خواست خدا بود که حادثه‌ای پیش نیامد. در آنجا حکم اعدام چهار نفر از جنایتکاران رژیم پهلوی از جمله نصیری، خسروداد، ناجی و رحیمی مورد تأیید امام قرار گرفت که روی پشت‌بام مدرسه رفاه اعدام شدند. مجازات‌اینها امید طرفداران رژیم شاه را ناامید کرد و در دل مردم این امید را پدید آورد که حکومت جدید به شکلی جدی مستقر خواهد شد.